



فاطمه توکلی؛ هنرپیشه‌ی سینما و تیاتر.

تلاش برای رسیدن به موفقیت، ...



■ سال دوم
■ شماره ۶۷
■ دوشنبه
■ ۳ جدی ۱۳۹۷
■ قیمت ۱۰ افغانی
■ Monday
■ December 24, 2018
■ Vol. 2
■ No. 67



خوشنوت جنسی

خشونت جنسی از برتری خواهی
و مالکیت خواهی بر بدن زنان
سر چشمه می گیرد، نه از نیازهای
واقعی جنسی.

دختران رابعه

اینجا، چراغی روشن است

رویکرد نیمه

زنان نباید خشونت را تحمل کنند

مهم‌ترین مسئله را که می‌توان به آن پرداخت این است که زنان باید یادگیرند خودشان را دوست داشته باشند. در طول تاریخ، زنان از خودگذری کرده‌اند و در بسیاری موارد به خاطر رسیدن مرد به مقصدی دست از اهداف خودشان کشیده و به کمک مرد برخاسته‌اند. این موضوع قابل بحث به عنوان نمونه از خودگذری زنان مطرح شد و در پیرامون آن به صورت روشن به موضوعی پرداخته می‌شود که آشکارا دامن گیر سه خصوص - زنان افغانستان است.

این که چطور بدانیم و مطرح کنیم تحمل زنان را در برابر خشونت‌های که بالای شان اعمال می‌شود، نیاز به کنکاش بسیار ندارد. این اتفاق در زندگی همه مردم افغانستان می‌افتد. به طور نمونه هر یک از ما بارها شنیده‌ایم که زن و شوهری با هم دعوا می‌کنند. مرد دست به خشونت می‌زند و زن را مورد لطمه و کوب قرار می‌دهد. در همین حال، برعلاوه خشونت فزاینده مرد هزاران بار تکرار می‌کند که تو را به خانه برادر و یا پدرت می‌فرستم. با تمام این‌ها، اما زن خاموش می‌ماند. نه جواب سلی‌های شوهرش را می‌دهد و نه به خانه پدر و برادرش می‌رود. خاموش می‌ماند و به این زنده‌گی تن می‌دهند.

اگر چند مهم‌ترین موضوعی را که می‌توان در این خصوص مطرح کرد؛ پی‌بردن به دلایل مختلف که زنان را وادار به تحمل خشونت می‌کند است. این که چرا و چه عامل سکوت زنان در برابر خشونت می‌باشد. اما در قدم نخست سخن از گفتن از آن‌چه تبدیل به عادی‌ترین مسئله شده است و هیچ‌کس توجهی به آن نمی‌کند، خود کاریست کارستان. باید دست‌اندرکاران و مسوولین توجه نماید در قسمت عملی ساختن ایده‌های جدیدی که در خصوص زنان بیان می‌شود!

به این ایده‌ی که (زنان نباید خشونت را تحمل کنند) جامه عمل باید پوشانند. و در این راستا مهم‌ترین کار آگاهی‌دهی برای زنان است که آن‌ها مستحق تحمل هر نوع خشونت نیستند. خشونت را جدی باید گرفت و این کار از طریق آگاهی‌دهی به صورت درست ممکن است.

آزادی باید با اراده‌ی زنان اتفاق بیفتد نه پالیسی سیاسی

● صفحه ۳ ●

از عشق که می‌گوییم... / خوانشی از مجموعه شعری «سوره‌ی گیسو» اثر مهتاب ساحل

عاقبت ننگی بود.

اما پرسش این است که این عشق بی‌رنگ یا عشق یک‌رنگ به کی به چسبید؟ در روزگاری که مناسبت‌ها همه، مجازی و بر اساس رنگ است، چگونه می‌توان از عشقی سخن گفت که بی‌رنگ است؟ انسان معاصر به همه‌چه به عنوان فرصت، رنگ و بازی نگاه می‌کند. عشق نیز فرصتی است برای بازی، بنابراین موقعی که در روزگار معاصر از عشق سخن می‌گوییم، حتمن باید بپرسیم که از چه سخن می‌گوییم؟ عشق دیگر بیماری نیست که مولانا می‌گوید «عاشقی پیداست از زاری دل / نیست بیماری چو بیماری دل». عشق در روزگار مولانا و حافظ، گرفتاری، بیماری و امتحانی بود دشوار؛ اما عشق برای انسان امروز، فرصت و بازی است؛ فراتر از فرصت و بازی، غایتی ندارد.

از آن جایی که روی کرد غالب محتوایی غزل‌های مهتاب ساحل اکثرین عشق است و معمولین سخن از عشق می‌گوید؛ بنابراین بهتر است ببینیم از عشق که سخن می‌گوید و از چه سخن می‌گوید؟ از یک عشق مطلق، کلی، ماندگار، بی‌رنگ و ادبی سخن می‌گوید یا از یک عشق زمینی، فردیت‌یافته، جزئی و دارای جنس سخن می‌گوید؟ مهتاب ساحل در عاشقانه‌سرایی نسبتن بیان خود را

● ادامه در صفحه ۲ ...



● غلام سخی حلامیس ● تحلیل

حافظ گفته بود «از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند». آیا انسان معاصر هنوز فرصت و فراغت برای عشق دارد که صدای عشق را تنها یادگاری بداند که در این گنبد دوار می‌ماند؟ یا این که عشق نیز مانند فیشن، خرید چیزهای که ارزش یکبار مصرف دارند و تغییر مد در هر ماه و در کشورهای جهان سومی هر شش‌ماه، جزئی از بازار شده است؟

بنابراین هنگامی که سخن از عشق می‌گوییم، باید بپرسیم که «سخن از چه می‌گوییم؟» زیرا گرفتارهایی که انسان معاصر دارد، ارزش‌های غالبی که بازار بر همه‌ی روابط و مناسبت‌ها دارد، در سیطره‌ی فضای مجازی، انسان دیگر واقعیت نه بلکه آیدی‌های مجازی است و... آیا ممکن است که کنار آب رکن‌آباد و گل‌گشت مصلی قدم بزنیم و بگوییم از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر؟ یا مانند مولانا بگوییم «عشق‌هایی کز پی رنگی بود/ عشق نبود

دختر سگ، تو هر روز دختر می‌زایی؟



● گزارش

● نجیبه نوری

مه تا چه وقت کار کنم؟ پیر شوم که مره جم می‌کنه و نان می‌دهد؟ پشت دروازه داماد بشینم؟

یا پسر؟ دایه سرش را پایین می‌اندازد و خیره به زمین با لحن آرامی می‌گوید: دختر!!!

کربلایی چه‌ره‌اش درهم رفته حالت قهر و خشم را به خود می‌گیرد و می‌گوید: از دست بخت و طالع بد هر سال دختر می‌زاییه!!!

گلثوم هنوز هم درد می‌کشد و شرمنده است از این که بعد از دو دختر شیر به شیر دختر سومش را بعد دو سال

به دنیا آورده و ترس دارد از این که چطور به روی کربلایی ببیند؟ یادش می‌آید که کربلایی گفته بود این بار اگر دختر بی‌زایی دختر قاسم زوار را ● ادامه در صفحه ۲ ...



با تمام درد و ناله‌های بلند بلند دخترش به دنیا می‌آید. خیر که به کربلایی می‌رسد، سریع خود را به خانه می‌رساند، رو به دایه می‌کند و می‌پرسد دختر است

از عشق که می‌گوییم... / خوانشی از مجموعه شعری «سوره‌ی گیسو» اثر مهتاب ساحل

دارد که زنانه‌گی، اعتراض به فرهنگ مردمحور و زبانی نسبتن معاصر است. عشق از نظر ماهیت در غزل‌ها زمینی است؛ اما این که نگاه به عشق چقدر زمینی و اروتیک است، چگونه بیان شده و در زبان شعر چگونه به اجرا درآمده است، باید در شعرها دیده شود:

یک بوسه از لبان تر ای ناخلف بده
یک استکان شراب رُز از روی رف بده
یک دشت شو کنار تنم سبز و معتدل
خرگوش‌های پیره‌نم را علف بده
چون تیر در عبورم از این زنده‌گی بوچ
کاری بکن، مسیر بیخشا، هدف بده
سنجاق کن لبان مرا بر لبان خود
جانی به این دو ماهی رو به تلف بده
ای ابر بر سواحل سوزان سری بزن
یک قطره آب در دهن این صدف بده

نگاه به عشق در این شعر زمینی است. خواهش‌هایی مطرح است که به‌نوعی تنانه و این جهانی استند. بوسه از لبان و یک پیاله شراب از خواست‌های عاشقانه‌ی مطرح در آغاز شعر است. در بیت‌های بعدی کوشش شده، احساس عاشقانه بیان شود و فضای شعر عاشقانه شود. بیان احساس عاشقانه و تصویرسازی برای فضای عاشقانه‌ی شعر خوب تحقق یافته است.

توقع دشت‌شدن معشوق و علف‌دادن خرگوش‌های پیره‌ن مناسب معنایی تداعی‌برانگیز و تصویری پیدا کرده است. در سطر سوم به بوچی و گذشت زنده‌گی اشاره می‌شود که عشق، تنها دل‌مشغولی در گذرایی و بوچی این زنده‌گی می‌تواند باشد. در سنجاق شدن لبان و جان‌یافتن دو ماهی رو به تلف، واژه‌ها مناسب تصویرسازی دارند. درست است که بیت‌ها به گونه‌ی تکرار هم اند که خواستی مشخص را مطرح می‌کنند؛ یعنی از معشوق، خواهش عشق می‌شود. اما هر بیت، اجرایی تازه دارد که این اجرا موجب می‌شود شعر را خوانندی کند.

خرگوش‌های پیره‌ن و دو ماهی رو به تلف، ترکیب‌های تصویری نسبتن خلاق در این شعر استند. زبان شعر نیز معاصر است. یک استکان شراب رُز از روی رف و سنجاق کردن لبان اشاره به اشیای معاصر می‌تواند در شعر باشد که بیان‌گر زمان‌مندی در شعر می‌شوند. اگرچه «چون تیر در عبورم» و «یک‌قطره‌آب در دهن صدف دادن» تعبیری سنتی است.

زن در این شعر از جایگاه عاشق سخن می‌گوید، یعنی دارای کردار تنانه و فاعل نفسانی است: «یک بوسه از لبان تر ای ناخلف بده». اما شعر چندان فردیت پیدا نمی‌کند. بنا به اشاره‌ی خرگوش‌های پیره‌ن و زبان نسبتن نرم و لطیف شعر می‌دانیم که شخصیت شعر و سراینده‌ی شعر زن است.

بنابراین بیان عاشقانه در شعر، کلی است. هیچ اشاره‌ی به فردیت و نسبتی خاص به عاشق و معشوق مطرح نمی‌شود. فقط این که زن از جایگاه عاشق سخن می‌گوید و عشق‌خواه است نه عشق‌پذی؛ این امر می‌تواند ویژه‌گی و نسبتی خاص در این شعر باشد. به زمینی‌بودن عشق در شعرها اشاره شد، بهتر است به زیبایی‌شناسی و صور خیال شعرها اشاره شود. اگرچه زبان غزل‌ها معاصر است، اما زیبایی‌شناسی و صور خیال غزل‌های مهتاب ساحل نسبتن سنتی است. زیبایی‌شناسی و صور خیال سنتی در غزل، امری معمول و طبیعی است؛ زیرا غزل مناسب‌های جدی با پیشینه‌ی غزل فارسی دارد که این مناسب‌ها بیان‌گر رابطه‌ی غزل با سنت غزل شعر فارسی است.

بنابراین مهم این است که چگونه از این سنت استفاده کرد. استفاده‌ی مهتاب ساحل از تلمیح‌های سنتی غزل شعر فارسی زیاد کلیشه نیست، تازه‌گی دارد: «پلنگ سر به راه من، کمین زده به ماه من! چرا به

فکر خوردن غزال نیستی» کمین‌زدن پلنگ به ماه، خیلی ظرافت دارد. منظور از این که زیبایی‌شناسی و صور خیال غزل‌های مهتاب ساحل، سنتی است؛ این است که شاعر در کاربرد نشانه‌ها و تلمیح‌های سنتی موفقانه‌تر عمل می‌کند تا از نشانه‌ها و مناسب‌های معاصر.

در تصویرسازی از تلمیح‌ها و مناسب‌های تصویر سنتی بیش‌تر استفاده می‌کند و دیده می‌شود که تعلق ذهنی به چنین زیبایی‌شناسی دارد: «هن علم‌دار ذلیخا شده‌ام تا ببری / آبرو از رخ صدساله‌گی اجدادم»، «خط و خال یوسف که گرفته‌ست جهان را»، «راه تو را هموار می‌خواهم به آن سوها / آه‌ای پلنگ خیره سوی بچه‌آهوها»، «زنده‌گی قسمتی از بوسه شیرینی بود / زنده‌گی هیچ نمی‌برد تو را از یادم».

تعبیرهای عاشقانه‌ی مهتاب ساحل از مجموعه‌شعری قبلی‌اش تا «سوره‌ی گیسو» چندان تغییر و تحول نکرده است؛ هم‌چنان در همان فضا، شیوه‌ی بیان و تصویرسازی باقی مانده است. یعنی واژگان شعر شاعر، تعبیرهای شاعر و در کل مناسب‌های بیانی شاعر چندان وسعت پیدا نکرده‌است. طبعن وجود و تکرار تعدادی از واژه‌گان و تعبیرها می‌تواند برای شعرهای یک

خیلی مناسب‌های اجتماعی دارد. این مناسب‌ها ظریفانه بیان شده‌اند. ریاضی‌بودن زنده‌گی در مصرع نخست بی‌معنا به نظر می‌رسد، اما موقعی که با موازی تناسب و ایهام پیدا می‌کند؛ مناسب‌تداعی‌گرانه و تصویری می‌یابد. مناسب‌ت اجتماعی بیت این است که جامعه و خانواده‌ها نمی‌گذارند جوانان خود سرنوشت زنده‌گی‌شان را عاشقانه رقم بزنند.

اشاره به شیخ نیز مناسب‌ت اجتماعی دارد. مراد از لشکر نازی، موی زن است. «نازی» چند معنا و ایهام‌دار است. می‌تواند نازیدن را تداعی کند. آشپزخانه، چاقو و پیاز با زن در فرهنگ مردانه، مناسب‌ت مجازی دارد. وقتی از آشپزخانه و پیاز نام می‌بریم، زن را به یاد می‌آورد. مهم‌تر از همه، نام بردن این وسایل به شعر عینیت بخشیده و جزئی‌نگری در شعر مطرح شده است.

مدرن‌ترین بخش‌های کار مهتاب ساحل در غزل‌ها شوخی‌های نسبتن زنانه است. این شوخی‌ها به شعرها جنبه‌ی زنانه و شاخصه می‌بخشند. نمونه‌ی چنین شوخی‌های زنانه را در غزل معاصر زنان کم داریم: «قصه آخر شد و در خانه نپرسید کسی / که چرا دل به جگر گوشه‌ی مردم دادم». «وقتی که خوابیده به پهلو تو مست است / بد نیست اگر مادر فرزند تو باشد». این



شوخی‌ها در ضمن جنبه‌های تغزلی، به شعر تجربه‌ی زیسته‌ی فردی و جزئی‌نگرانه می‌بخشد.

بنابراین موقعی که از عشق در غزل‌های مهتاب ساحل سخن می‌گوییم، در واقع از عشق زمینی سخن می‌گوییم که این عشق بیش‌تر جنبه‌ی بازی، سرگرمی و دل‌مشغولی‌های تنانه دارد. اما عشق چندان جنبه‌ی زیسته و جزئی‌نگرانه پیدا نمی‌کند، بیش‌تر کلی توصیف می‌شود. زبان غزل‌ها معاصر است.

تناسب‌های معنایی تداعی‌گرایانه و تصویر به‌خصوص در سطح معنا خوب جا می‌افتد؛ گاهی جنبه‌های زبانی و تناسب‌های آوایی نیز مطرح می‌شود اما کم است. زیبایی‌شناسی غزل‌ها تقلید از سنت نه بلکه جان‌مایه و ژرف‌ساخت سنتی دارند. تناسب‌های تصویری که بیان‌گر زیبایی‌شناسی مدرن باشند نیز در شعرها مطرح است: «زن که باشی و دلت گریه بخواید، باید / آشپزخانه و چاقو و پیازی باشد».

باید عرض شود: مهتاب ساحل از شاعران غزل‌سرای معاصر افغانستان است که غزل‌های عاشقانه با ویژه‌گی‌های زنانه و جنبه‌های اجتماعی می‌سراید. اگر چند شاعر غزل‌سرا در این جنبه‌ها داشته باشیم، یکی از آن‌ها مهتاب ساحل است.

شاعر، ویژه‌گی و شاخصه باشد اما تحول در تعبیرها و بیش‌تر شدن دایره‌ی واژگان و وسعت مناسب‌های زبانی نیز اهمیت ادبی و هنری خود را دارد.

غزل‌های مهتاب ساحل ضمن عاشقانه بودن، جنبه‌های ظریف اجتماعی-انتقادی نیز دارند که طنزی استند؛ زیرا خیلی مستقیم و سراسر بیان نشده‌اند. اهمیت جنبه‌های انتقادی ظریفانه‌ی شعرها در بیان طنزی آن‌ها است:

زنده‌گی را بگذارید ریاضی باشد / خط تقدیر دو دل داده موازی باشد

«نفس باد صبا مشک‌فشان» را چه کنم؟! / سهم این سرو که باران مجازی باشد

شیخ در بیم از آتش زدن روسری‌ام / که مبادا پس از آن لشکر نازی باشد

زن که باشی و دلت گریه بخواید، باید / آشپزخانه و چاقو و پیازی باشد

بغض خود را بخوری جان بکنی آخر عمر / حضرت شوهرت ای کاش که راضی باشد!

من به این زجر، زمان و تن و تسلیم‌شدن؟! / کار زن نیست که بازنده‌ی بازی باشد!

این شعر فراتر از جنبه‌های شاعرانه‌اش که جنبه دارد؛

اراده و جسارت جنسیت ...

بود به من لقب عاشق و بخاطر نوع لباس ام فاحشه نیز داده بود.

اما به گفته خدا باوران انگار امتحان خدایی پایان ندارد زیرا در آخرای سال اول دانشگاه بزرگترین حامی و رفیق خود «مادر» را نیز از دست دادم، مادرم طبق تشخیص دکتران مبتلا به سرطان معده شده بود اما به باور من علت اصلی سرطان مادرم و حداقل علت پیشرفت آن چیزی نبود جز کنایه‌ها و طعنه‌هایی که مردم و حتی فامیل‌های نزدیک ما به خانواده ما حواله می‌کردند این که مادرم بیشترین درد و رنج ناشی از ناسازگاری‌های روزگار را با خود حمل می‌کرد سخت آزرده و ناراحت بودم از طرف دیگر از این که در مقابل تمام نا‌رسایی‌ها جسورانه و شجاعانه استواری نشان داده و مبارزه می‌کرد به او و داشتن اش افتخار می‌کردم.

مادرم گاهی نا‌نوابی می‌کرد و گاهی بافندگی روز‌های را هم درگیر کار‌های بود که بتواند لقمه نانی

اندوه

کارون چو گیسوان پربشان دختری

بر شانه‌های لخت زمین تاب می‌خورد

خورشید رفته است و نفس‌های داغ شب

بر سینه‌های پر تپش آب می‌خورد

دور از نگاه خیره‌ی من ساحل جنوب

افتاده مست عشق در آغوش نور ماه

شب با هزار چشم درخشان و پر زخون

سر می‌کشد به بستر عشاق بی‌گناه

نیزار خفته خامش و یک مرغ ناشناس

هر دم ز عمق تیره‌ی آن ضجه می‌کشد

مهتاب می‌دود که ببیند در این میان

مرغک میان پنجه‌ی وحشت چه می‌کشد

بر آب‌های ساحل شط، سایه‌های نخل

می‌لرزد از نسیم هوس‌باز نیمه شب

آوای گنگ همه‌می‌قورباغه‌ها

پیچیده در سکوت پر از راز نیمه شب

در جذبه‌ای که حاصل زیبایی شب است

رویای دور دست تو نزدیک می‌شود

بوی تو موج می‌زند آن‌جا، به روی آب

چشم تو می‌درخشد و تاریک می‌شود

بیچاره دل که با همه آمید و اشتیاق

بشکست و شد به دست تو زندان عشق من

در شطّ خویش رفتی و رفتی از این دیار

ای شاخه‌ی شکسته ز طوفان عشق من

دختر سگ، تو ...

خواهم گرفت تا برابم پسر بی‌آورد مه تا چه وقت کار کنم؟ پیر شوم که مره جم می‌کنه و نان می‌دهد؟ پشت دروازه داماد بشینم؟

گلشوم جملات کربلایی را دانه دانه در ذهنش مرور می‌کرد که کربلایی با شدت دروازه را کوبید و وارد خانه شد. او که کربلایی را

عصبانی دید دل و دست‌هایش به لرزه آمد و از حرف زدن ماند. کربلایی که با کفش‌های اورسی‌اش روی نم‌د قهوه‌ای رنگ ایستاده بود

از ته دل قسم خورد و گفت: دختر سگ، در چهل روزه‌گی دخترت که تو برایش محفل می‌گیری من در همان روز دختر قاسم زوار

را خواهم آورد که برابم بخیر و انشالله پسر بی‌آورد و حتا اگر لازم شد تو را خانه‌ی پدرت می‌فرستم و خرجات را همان‌جا می‌فرستم!

گلشوم که از تعجب دهن‌اش باز مانده بود و با چشم‌های بادامی‌اش لق لق سوی کربلایی نگاه می‌کرد، اشک‌اش جاری شد و درد زایمان

را کاملن فراموش کرد. در زیر لحاف در پهلوئی دختر‌اش که چند ساعتی می‌شد به دنیا آمده زار زار گریه می‌کرد.

طرف دختر‌اش خیره شد و در ذهنش آینده‌ی دختر‌ی را که پدرش او به‌خاطر دختر بودنش دوست ندارد را ترسیم می‌کرد. مطمئن بود

که دخترش هم مثل او (گلشوم) در قریه‌ای که به دنیا آمده همان‌جا دفن خواهد شد، بزرگ می‌شود و سرنوشتی چون مادرش را خواهد

داشت، گلشوم دیگر تنها شده بود از سوئی کربلایی او را خانه‌ی پدرش خواهد فرستاد و از سوی دیگر تحمل طعنه‌های خانواده‌ی

پدرش را نداشت، اما یادش آمد که کربلایی گفته بود تا چهل روز می‌تواند همین‌جا (خانه‌ی شوهرش) بماند، کمی خوش‌حال شد و با خود می‌گفت ای کاش این چهل روز به چهل سال مبدل شود!

تشویق کرر که درس‌های ما را ادامه بدهیم.

و او در روز گار سخت دست ما را گرفت و ما را بسوی دانایی و روشنایی رهنمای کرد.

و من در کنار درس و دیگر فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی ام توانستم عضو یکی از تیم‌های فوتبال شوم و با حمایت دوستان و خانواده ام موفقانه بدرخشم.

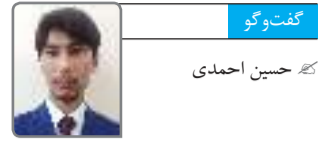
آنچه که امروز باعث موفقیت ام شده حمایت زنان چون مادر و خواهرم و همچنان ایستادگی و تلاش خودم بوده که نهایت خوشحالم بابت اش.

آرزو می‌کنم که دختران سرزمینم قاطعانه و هدفمندانه برای احقاق حقوق‌شان مبارزه کنند و تسلیم جبر و ناملایمت‌های روزگار نشوند.

با توانایی و علمیت‌شان به جای گاه برسند که افتخار همه کشورشان باشد



آزادی باید با اراده‌ی زنان اتفاق بیفتد نه پالیسی سیاسی



گفت‌وگو

حسین احمدی

گفت‌وگو با دکتر حمیرا قادری،
نویسنده و فعال حقوق زن

خانم قادری، قبل از همه، سپاس‌گزاریم از این‌که جهت گفت‌وگو با ما وقت گذاشتید. در مورد مسئله‌ی جندر (توازن جنسیتی) در افغانستان، به نظر شما نگاه‌های اجتماعی در متن جامعه چگونه است؟

نگاه جامعه افغانستان به مسايل جنسيت يك نگاه سنتي است. در کشورهای اسلامی در مورد زنان سه نگاه وجود دارد: ۱. نگاه سنتی؛ ۲. نگاه دینی و ۳. نگاه مدرن. اما در این گفت‌وگو فقط روی نگاه‌های سنتی و مدرن بحث خواهیم کرد. چون مباحث دینی در تخصص من نیست.

فرد با جنس مشخص پسر یا دختر زاده می‌شود، اما نگاه جنسیتی کاملن اکتسابی است و جامعه با رفتارها و پندارهای خویش به فرد از بدو تولد تزریق می‌کند. در نگاه سنتی اگر گامی فراتر از حدود رفتاری جنسیت داشته باشید، جامعه نگاه طرد و تنبیه به شما دارد. در افغانستان حتا رشته کار و تحصیل زنان و مردان براساس جنسیت شان توسط جامعه توصیه می‌شود. مثلن جامعه می‌گوید اگر دختر معلم باشد بهتر است تا این‌که مهندس. در چارچوب نگاه سنتی است که در افغانستان هنوز هم راننده‌گی، دوچرخه‌سواری و پوشیدن کلاه ایمنی برای دختران پدیده جدید است. اما در نگاه مدرن توازن جنسیتی به مفهوم آزادی عمل و آزادی کردار برای هر دو جنسیت است و هر دو در جامعه و پیشگاه قانون از حقوقی برابر برخوردارند. یعنی نگاهی فراجنسی بر دیدگاه مدرن غالب است.

یعنی هدف تان این است که دیدگاه‌های سنتی فرد را نمی‌گذارد تا مناسبات اجتماعی حاکم را بهم بزنند؟

در نگاه سنتی، جامعه افغانستان جبرگرایی را ترویج می‌کند و نگاه دیکتاتوره نسبت به جنسیت دارد، یعنی جنسیت فرد در اختیار خودش نیست. جامعه حتا قبل از تولد برای افراد پیش رفتارهایی را تعیین کرده و پس از تولد تلقین می‌کند که دختر و یا پسر چگونه رفتار کند. این نگاه سنتی عواطف مرد را نیز سرکوب می‌کند که یک مرد حق گریستن ندارد. بنابراین اگر شما از محدوده‌های تعیین شده گامی فراتر بگذارید مورد غضب جامعه قرار می‌گیرید. استفاده از زبان دینی باعث تقویت و دوام نگاه سنتی شده است.

شما در افغانستان، ابعاد سیاسی این مسئله را چگونه دریافتید؛ یعنی بازتاب نگاه‌های مردم نسبت به مسايل جنسیتی چه تأثیری بر روی کردهای سیاسی در سطوح دولتی دارد؟ آیا این نگاه‌های سنتی قانون و مناسبات سیاسی را نیز تحت تأثیر قرار داده است؟

در سرزمین ما نگاه سنتی جنسیت‌زده به بحث مدرن نمی‌رسد و نگاه‌ها فراجنسی نشده است، سد حضور مردان در مقابل زنان در سطوح بالای حکومتی موجود است. این نگاه ریشه عمیق تر در افغانستان دارد. به محتوای درسی کتاب‌ها نگاه کنید. در کتاب

درسی خیلی کم‌تر زنان حضور دارند. از زنان موفق یادآوری نمی‌شود، تصاویری هم اگر هست بیش‌تر بر اساس نقشی‌ست که جامعه تعریف کرده. زنی در حصار خانه ... و این طرز نگاه از مکتب به تحصیلات عالی راه یافته است. اکنون شماری هستند که با کد گذاری جنسیتی دانشگاه را با حمام عمومی به اشتباه گرفته اند که بخش زنانه و مردانه‌ی آن را می‌خواهند بسازند و دانش‌جویان را از هم جدا کنند. با تداوم همین چرخه‌ی سنتی است که هرآن‌کس که از این نظام در سطوحی از حکومت دست می‌یابد بازهم نسبت به زنان با همین نگاه معمول برخورد می‌کند. ببینید زنی که در راس حکومت صلاحیت تصمیم‌گیری داشته باشند، کم‌تر دیده می‌شوند. توازن جنسیتی در افغانستان بر کمیت حضور زنان متمرکز شده است. به طور نمونه، وزارت کار و امور اجتماعی مدعی است که پنج هزار معلم دارد در حالی که همه معلم کودکان هستند و کم‌تر توان و اجازه این را دارند تا بحث برابری جنسیتی را در کودکان‌ها مطرح کنند. این زنان هرگز در رده‌های بالای تصمیم‌گیری این وزارت نقش ندارند.

زنان در سمت‌های مختلف مانند وزارت، معینیت، سفارت، نماینده‌گی مجلس، سفارت و... دست یافته‌اند، اما وضعیت زنده‌گی زنان

در افغانستان هم‌چنان تیرتر درشت خبرهای ناگوار رسانه‌ها است؛ جقدر ظرفیت خود زنان در راستای تغییر اوضاع و بهبود کیفیت حضور شان تأثیرگذار است؟

بانو نرگس نهران یکی از وزیران کابینه افغانستان در پاسخ یکی از رسانه‌ها گفته بود که «زدواج نمی‌کنم چون به فعالیت‌هایم آسیب می‌رساند» جامعه به راحتی از کنار این موضوع گذشت، اما این اعتراف نشان می‌دهد که زنان ظرفیت لازم برای رهبری و تصمیم‌گیری دارند، ولی حمایت لازم را ندارند. دختران زیادی به دانشگاه می‌روند ولی هر کدام برادر و پدری دارند که به جای حمایت از آنان، برای شان محدودیت ایجاد می‌کنند. در کل، زنان ظرفیت دارند چون ما نمی‌توانیم که دیوار مصنوعی شعوری میان زن و مرد بسازیم ولی آن‌چه در افغانستان محصول جنسیت را به نامتوانی رسانده است، نبود حمایت است. پتانسیل کار در وجود زنان هست، اما حمایت از این حقوق زنان در افغانستان حتا در تطبیق قانون هم اتفاق نیافتاده است. البته گاه رفتاری در زنان رونما می‌شود که تأثیر جامعه

که نتوانسته اند این خلهای قانونی در مورد حقوق زنان را پر کنند. اگر کلیات قانونی هم وجود داشته باشد، چون مجریانش مرد بوده اند کم‌تر قانون تطبیق شده است.

با این وجود، وقتی که خلا قانونی هم وجود دارد، این حمایت قانونی را برای پیش‌رفت و بهبود وضعیت زنده‌گی زنان ما از کجا کنیم؟ هرچند نمی‌خواهم نسبت به بهبود وضعیت زنان شما را ناامید کنم، اما من باور نمی‌کنم که این وضعیت به زودی تغییر کند. قوانین باید به گونه‌ای تدوین شود که برقع زنان به وسیله سیاست برداشته نشود بلکه به وسیله انقلاب زنانه برداشته شود. امان‌الله خان براساس یک سیاستی آمد و چادر از سر زنان بر داشت طالبان با یک سیاست دیگر آمدند و بر سر زنان چادر گذاشتند و سپس دولت‌های خارجی با بهانه‌های حمایتی آزادی‌هایی دیگری را ارائه می‌کنند. این آزادی‌هایی که طعم بیگانه‌گی با اراده‌ی زنان دارد و هرگز پایرجا نخواهد بود.

زبانی به دانشگاه می‌روند. آن‌ها تنها مدرک فراغت از رشته‌های مختلف دریافت می‌کنند ولی در کجا به آنان آموزش داده می‌شود که از حقوق خودشان دفاع کنند؟ زن بودن به معنای انقلابی آن‌که بتواند وضعیت ناگوار را تغییر بدهد و شرایط زنده‌گی را برای زنان و مردان مصوبون بسازد در هیچ‌کجا آموزش داده نمی‌شود. بنابراین فقط دخترانی می‌توانند قیام کنند که در دانشگاه‌های انقلابی و موافق با توازن جنسیتی درس بخوانند.

برای تغییر نگاه‌های جنسیتی و ساختن فرهنگی که مصونیت زنان در آن تضمین شده باشد، هنر، ادبیات و رسانه چه نقشی دارد؟ بسته‌گی به این دارد که رسانه را چه کسی پیش می‌برد؛ اگر رسانه را مردان رهبری کند که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. ادبیات و هنر هم در این سرزمین هیچ‌گاهی از سیاست غالب دور نبوده است. اما در مورد هنر و ادبیات، زنانی که در عرصه خلاقیت هنری کار می‌کنند و می‌نویسند تأثیرگذار خواهند بود. معمولن



اگر رسانه را مردان رهبری کند که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. ادبیات و هنر هم در این سرزمین هیچ‌گاهی از سیاست غالب، دور نبوده است. اما در مورد هنر و ادبیات، زنانی که در عرصه خلاقیت هنری کار می‌کنند و می‌نویسند تأثیرگذار خواهند بود. معمولن ما زنان خلاق و زنان خلق شده داریم. زنان خلاق گروهی هستند که می‌توانند تأثیرگذار باشند و الگوی زنان را تغییر بدهند. زنان در این دو عرصه هنر و ادبیات می‌توانند زبانی را خلق کنند که باید باشند نه زبانی که نوشته‌ی مردان همه زنان بازنمایی تصویر زنان موجود جامعه است؛ زبانی که قالی می‌بافند و خامک می‌دوزند ولی بر درآمد خود حقی ندارند. مردان نویسنده این زن همیشه‌گی افغانستانی را هیچ‌گاهی به چالش نمی‌کشند... بنابراین می‌شود به کار زبانی امیدوار بود که زنان خلاق هستند و الگوهای متفاوتی را برای زنان خلق می‌کنند.

ما زنان خلاق و زنان خلق شده داریم. زنان خلاق گروهی هستند که می‌توانند تأثیرگذار باشند و الگوی زنان را تغییر بدهند. زنان در این دو عرصه هنر و ادبیات می‌توانند زبانی را خلق کنند که باید باشند نه زبانی که اکنون هستند. در کتاب‌های نوشته‌ی مردان همه زنان بازنمایی تصویر زنان موجود جامعه است؛ زبانی که قالی می‌بافند و خامک می‌دوزند ولی بر درآمد خود حقی ندارند. مردان نویسنده این زن همیشه‌گی افغانستانی را هیچ‌گاهی به چالش نمی‌کشند... بنابراین می‌شود به کار زبانی امیدوار بود که زنان خلاق هستند و الگوهای متفاوتی را برای زنان خلق می‌کنند.

اگر زنان و مردان حامی حقوق زن در راس باشند چه؟

همان مردانی که در این کشور حامی حقوق زن هستند، بازهم یک جای کار شان می‌لنگد. اما اگر واقعن مردانی وجود دارند که حامی و خواستار پیش‌رفت جامعه هستند، ای کاش که در راس امور قرار بگیرند. تشکر. در آخر اگر سخنی داشته باشید. هرچند نشریه‌های دیگری هم وجود دارد، اما امیدوارم هفته‌نامه نیمرخ جز نخستین رسانه‌هایی باشد که برابری جنسیتی را در درون ساختارش حفظ و همین اندیشه را به جامعه نیز وارد کند. برای همه شما جوانان قهرمان آرزوی موفقیت و بهروزی دارم.

در یک چنین وضعیتی که حمایت قانونی وجود ندارد، حمایت فرهنگی وجود ندارد، من فکر نمی‌کنم که وضعیت زنان در افغانستان به زودی بهبود یابد.

در یک چنین وضعیتی که حدود حجاب یک زن براساس پالیسی سیاسی حکومت‌ها تعیین می‌شود نه اراده‌ی خودش، پس زبانی تحصیل کرده و به ویژه آنانی که در رسانه‌ها دست دارند چه مسوولیت دارند؟ چون رسانه‌ها هم ابزار دادخواهی است و هم برای آگاهی‌دهی و حمایت از زنان می‌توانند موثر عمل کنند. در مورد نقش زنان از طریق رسانه باید گفت که تازه‌ترین گزارش «کلید گروپ» - که در مجلس همه‌گانی‌سازی آن سخنرانی داشتیم- از وضعیت جندر در رسانه‌ها نشان می‌دهد که زنان در همین رسانه‌ها از حقوق برابر با مردان و مصونیت شغلی برخوردار نیستند. یک زن در فرصتی قرار می‌گیرد که باید از آن‌جا فرهنگ‌سازی شود، پالیسی‌های سیاسی به پالیسی فرهنگی تغییر کند، نگاه جنسیتی را از جامعه بردارند، کدگذاری‌های جنسیتی را بردارند؛ اما در یک چنین محیطی بازهم خود همین زن دچار مشکل است. پس کار مهمی نمی‌تواند انجام بدهند چون مردان پاسدار ستم سنت‌ها و مردسالاران در رسانه‌ها نیز در راس رسانه‌ها قرار دارند. در مورد دختران تحصیل‌کرده، درست است که دختران

سنت زده را می‌توان در آن به خوبی دید.

اما در مباحث قانونی، قانون اساسی، قانون منع خشونت و دیگر اسناد و لوایحی هستند که از زنان حمایت می‌کند و توازن جنسیتی را اصل می‌پندارد. قوانین به صورت کلی بحث کرده است. خلا قانونی در مورد حمایت زنان بسیار زیاد است. وزیر عدلیه در مورد قضیه فرخنده گفت: برای مجازات عاملان این روی‌داد ما به خلا قانونی برمی‌خوریم. آن‌چه باعث شده که من یقین داشته باشم که حمایت قانونی موجود نیست تجربه شخصی خودم در مورد حضانت فرزندم هست. من در مورد حق حضانت فرزندم با خلا قانونی برخورد ام. من می‌خواهم فرزندم را ببینم، اما قانون به من درس اخلاق می‌دهد و می‌گوید حالا که فرزند را پدر گرفته شما «صبوری کنید». بحث این است که چه کسی این قوانین را اصلاح کند تا عدالت تامین شود. امروز در کل دنیا حتا برای چگونه‌گی زنده‌گی و برخورد با حیوانات قانون تدوین شده است، اما در افغانستان در یک محیط اجتماعی قوانینی برای زنده‌گی مسالمت آمیز با زن قانون حمایتی وجود ندارد. زیرا اکثریت قانون گزاران مردان هستند و آنان هم اراده‌ی لازم را برای تغییر شرایط ندارند. زنان هم در سمت‌های طرح و تدوین قوانین کم‌تر حضور داشتند و یا با اندیشه‌ی مردانه حضور داشتند



Nimrokh Weekly

سال دوم • شماره ۶۷ • دوشنبه ۳ جدی ۱۳۹۷
Monday • December 24, 2018
Vol. 2 • No. 67



خواننده‌گان عزیز نیمرخ بدون جهت‌گیری خاص سیاسی مقالات و نوشته‌ها را از صاحب‌نظران منتشر می‌کند.
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: فاطمه روشنیان
سرمدبیر: ریحانه رها
گزارش‌گر: آمنه امید و حسین احمدی
صفحه‌آرا: اولیا عماد
زیر نظر هیئت تحریر
به جز روی کرد نیمرخ سایر نوشته‌ها مسوولیتش به دوش نویسنده‌گان می‌باشد.

هفته نامه نیمرخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.
شماره تماس: ۰۷۹۸۸۹۸۸۹۴
آدرس الکترونیکی:
Nimrokhweekly7@gmail.com

تلاش برای رسیدن به موفقیت، جنسیت نمی‌شناسد



سرگذشت
ام البنین محمدی

اما این موضوع بخشی کوچک از کارهای بزرگی بود که باید انجام میدادم و تنها کسی که در این راه قاطعانه حمایت می‌کرد مادر بود.
مادرم زنی که با تحمل مشکلات فراوان اما همچنان نیرومند و جسورانه برای ادامه زندگی تلاش می‌کرد و دلخوش این بود که روزی دخترانش بتواند زحمات او را جبران نماید.
من نیز نیمه‌روز را که از مکتب رخصت می‌شدم در کنار مادرم سر زمینا رفته کار می‌کردیم مادرم بعد از مرگ پدر برای ما هم سرپناه بود و هم تکیه‌گاه او زنی رسیده، اجتماعی و جسور بود اما سواد خواندن و نوشتن را نداشت.

و سرانجام با تحمل و سپهری کردن روزهای بد و خوب زندگی بعد از اتمام صنف دهم مکتب قریه و کاشانه ای کوچک مان را ترک کرده و به کابل آمدم.

زندگی در محیط شهری با تمام دشواری‌هایش باز هم خوش‌آیند بود و ما امیدوار بودیم که بهتر می‌توانیم به درس‌های مان رسیدگی نماییم با این امید در سال ۱۳۹۳ به صورت موفقانه از مکتب بنام لیسه نسوان بی بی زینب کبری فارغ شدم

اما روحیه سرکش و انگیزه بی‌نهایت ام نسبت به درس و تعلیم به اندازه بود که هرگز به این مقطع بسنده نکردم، با این که رسم و رواج‌های حاکم در جامعه همه و همه بر علیه من در کابل هم بود بالاخره با همکاری و حمایت مادرم بعد از دو سال تأخیر در سال ۱۳۹۵ وارد یکی از دانشگاه‌های خصوصی در شهر کابل شدم.

از اوایل تحصیل ام چون جامعه به شدت مردسالار بود و هرگونه تفاوت و ارزش‌ها و هنجارهای خلاف رسم و رواج سنتی حاکم را قبول نکرده و رد می‌کردم. چون رفتن من به دانشگاه گناه بود و بدتر این که حتی به نوع لباس پوشیدن من و انتخاب کردن کتابچه نیز دخالت می‌کردند، یادم می‌آید در سمستر اول یک کتابچه را خریده بودم که در پشت آن love نوشته بود یکی از فامیل‌های نزدیک ما درحالی که از دانش و تجربه خوب برخوردار... ادامه در صفحه ۲...

بختی‌ها سینه سپر می‌کرد و در فصل سرما و گرما بدون اینکه اندک خسته‌گی را احساس کند برای پیدا کردن خوراک و پوشاک برای ما تلاش می‌کرد اما انگار این تلاش‌های بی‌وقفه و سخت او را مجال برای بیشتر زیستن نداد و باعث شد به درد نا علاج سرطان جگر مبتلا شود این درد چنان زجر آور و طاقت فرسا بود که نتوانست در مقابل اش بیشتر از شش ماه مقاومت نماید و در نهایت با زندگی وداع کرد.
ده ساله بودم که پدرم را از دست دادم و در نبود وی با مشکلات و رسم و عنعنات سنتی، دست و پا گیر



دروس ابتدایی خویش را در لیسه عالی امام محمد باقر شروع کردم، از آغاز مکتب با مشکلات فراوانی رو به رو بودم، در روزگار و جغرافیایی که خواندن و نوشتن یک موضوع ناشناخته شده و جدید به حساب می‌آمد. در جامعه‌ای که حرف اول و آخر را مردان آن جامعه می‌زدند، جامعه‌ای مردسالار و سنتی که حتی برای پسران شرایط درس خواندن چندان مهیا نبود بدون شک رفتن یک دختر به مکتب گناه نا بخشیدنی محسوب می‌شد.

دختری از تبار غم در دیارستم، در زمان جنگ‌های داخلی دوره طالبان در قریه پشت مزار لولسوالی جلریز ولایت میدان وردک زاده شدم، از آن کودکی تنها چیزی را که به یاد دارم فرار و بیجا شدن از خانه و کاشانه ام بود، دوران را که باید در آرامش و امنیت، مشغول سرگرمی و بازی‌های کودکانه ام می‌بودم را با ترس و وحشت به دنبال سرپناه و خوراک و پوشاک برای زنده ماندن بودیم، و بدترین روزهای زندگی را سپری کردیم.
تا زمان که رژیم سپاه طالبان شکست خورد من

و اعضای خانواده ام دوباره توانستیم به قریه مان برگردیم و زندگی جدید را آغاز گر باشیم.
برعکس تصورم آن چنان که فکر می‌کردیم زندگی خوش و آسوده ای نداشتیم این زندگی جدید و نو هم بدور خستگی‌های فرار، بی‌جا و بی‌خانه شدن نبود. اما با وجود همه‌ای نابسامانی‌های را که جبر زمانه بر ما روا میداشت دلخوش وجود مردی بنام پدر در زندگی مان بودیم او که تکیه‌گاه محکمی برای ما بود و در تمام روزهای دشوار زندگی در مقابل مشکلات و بد





دوامداره گپون!

مشارکت دوامدار!



د امریکا د متحده ایالتونو نړیوالی پراختیایي ادارې او بریښنا شرکت په مرسته لمریزې بریښنا ته د غزني، زابل او کندهار ولایتونو د لاسرسي لپاره هڅې روانې دي د ۱۱۵ میلیونه ډالرو په ارزښت دغه پروژه چې د امریکا د متحده ایالتونو نړیوالی پراختیایي ادارې له لوري تمویلېږي، له افغان دولت او هغه پانکونو چې یوه سوکاله او باثباته راتلونکې چمتو کوي، څخه د نړیوالې ټولنې د ملاتړ ژمنه په ډاګه کوي.

تلاش‌ها برای دسترسی باشندگان ولایت‌های غزنی، زابل و کندهار به انرژی آفتابی و برق با همکاری اداره توسعه بین‌المللی ایالات متحده امریکا و د افغانستان بریښنا شرکت، ادامه دارد. این پروژه ۱۱۵ میلیون دلاری که از سوی اداره توسعه بین‌المللی ایالات متحده امریکا تمویل می‌شود، نشان‌دهنده تعهد جامعه بین‌المللی در حمایت از دولت افغانستان و سرمایه‌گذاری‌ها برای ایجاد یک آینده مرفه و پایدار می‌باشد.

